دين كامل : اخلال پيامبر اسلام (ص) بالاترين معجزه بود

سيدعبدالكريم هاشمي نژاد

خورشيد مكه: در شماره‌هاى قبل بخش‌هايى از كتاب ارزشمند "مناظره‌ى دكتر و پير"، نوشته استاد شهيد، مرحوم حجت الاسلام والمسلمين، "سيد عبدالكريم هاشمى‌نژاد) "قدس‌سره( را كه يك گفتگوى فرضى اما علمى و اعتقادى، بين چند هم سفر است، خوانديم و اينك قسمت ديگرى از اين گفت و گو را تقديم مى‌كنيم. لازم به ذكر است كه در اين مناظره "دكتر" به عنوان نماد تفكر روشن فكران معتقد به مذهب و "پير" به عنوان نماينده معتقدين به اسلام سخن مى‌گويند.

در قسمت گذشته سخنان "پير" درباره‌ى نفوذ معنوى پيامبر اكرم( صلي الله عليه و آله ) و قرآن و خاندان عصمت و طهارت(عليهم السلام) در دل‌ها، كه يك امر آسمانى است مطرح شد، پس از اين سخنان هم سفران با افكار مختلف روشن فكرى و غيره، همه سخنان "پير" را تصديق كردند، اما ناگاه سرهنگ گفت:

دوستان تقاضا مى‌كنم در قضاوت عجله نفرماييد، هرچند در گفتار پيرمرد تا حدى جـاى انكار نيست و اين نفوذ فوق العاده حضرت محمد( صلي الله عليه و آله ) را نمى‌توان عـادى شـمرد، اما من گمان مى‌كنم يك بخش عمده از نفوذ حضرت محمد( صلي الله عليه و آله ) نسبت به مردمى بود كه در دوران زندگى آن بزرگوار زيسته و معاصر آن جناب بوده‌اند و آن هم به خاطر كارهايى بود كه از آن جناب مى‌ديدند و آن را معجزه و خارق عادت مى‌پنداشتند، در حالى كه وجود معجزه و امرى كه روى علـل و اسباب طبيعى و عادى نباشد، در دنياى روز با تـرديد تلقى مى‌شود، و بخش ديگر از نفوذ پيامبر كه به عصر ما مــربـوط اسـت، تنهـا در بيـن مسلمانانى است كه غالباً افراد غـيـر دانـشـمند هستند، البته پيداست كه جا پيدا كردن در دل‌هاى چنين مردمى را نبايد فوق العاده و عجيب شمرد.

حسن آقا دانشجو: من هم در اين عقيده با جناب سرهنگ موافقم.

پيرمرد: از آقايان متشكرم كه آزادانه آن‌چه اشكال به نظر آن‌ها مى‌رسد بيان مى‌كنند، البته هدف ما از اين مجلس بحثى هم كه از حُـسـن تصادف تشكيل گرديده است، اين اسـت كه هر نوع اشكالى كه راجع به دين مقدس اسلام در نظر دوستان است، طرح كنند، تا به يارى خداوند مورد بررسى قرار گيرد.

دوستان همگى: ما از اين مسافرت بسيار خوشبختيم و راستى بايد امروز را در زندگى خود، از روزهاى استثنايى به شمار آوريم چون با بيانات شيرين شما، هم جواب‌هاى كافى به اشكالات ما داده مى‌شود و هم ساعت مسافرت به خوشى مى‌گذرد.

پيرمرد: خلاصه اشكالات جناب سرهنگ سه قسمت است:

اول آن‌كه: گرويدن مردم آن روز به پيغمبر اسلام نوعاً با ديدن معجزه بوده است.

دوم آن‌كه: قبول معجزه و امر خارج عادت در دنياى روز براى ما دشوار است.

سوم آن‌كه: نفوذ پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) در عصر حاضر غالباً در بين مردم درس نخوانده و غير دانشمند است.

و مـا ان‌شاءالله در هر سه موضوع، به همان روشى كه داريم »خيلى فشرده و در عين حال مفيد» وارد بحث مى‌شويم.

اما موضوع اول: اتفاقاً بر خلاف آن‌چه كه جناب سرهنگ بيان فرمودند، غالب مردم جزيرةالعرب و مسلمانانى كه با پيامبر هم عصـر بـودنـد، تحث تأثير قوانين سعادت بخش آن حضرت (البته تا حدودى كه افكار آن روز اجازه مى‌داد) و اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و روش زندگى عجيب آن جناب قرار گرفته بودند نه تحت تأثير ساير معجزات.

زيرا اگر بنا بود مردم عرب تنها با ديدن معجزات در برابر آن حضرت خاضع گردند، مى‌بايست در مدت سيزده سالى كه پيغمبر اكـرم بعد از بعثت در مكه معظمه به سر مى‌بردند، پيشرفت دين اسلام فوق العاده باشد، چه آن‌كه بزرگترين و حيرت انگيزترين معجزات در مكه از آن حضرت ظاهر گرديده است، در صورتى كه نه تنها پيشرفت دين اسلام در مكه نسبت به پيشرفتى كه در مدت ده سال در مدينه نموده بود مى‌توان گفت صفـر اسـت، بلكـه ادامه زندگى براى آن حضرت در مكه آن‌قدر خطرناك شده بود كه ناچار به امر پروردگار، در نيمه شبى براى حفظ جان خود به مدينه هجرت فرمود؛ اما مردم مدينه با آغوش باز آن جناب را پذيرفتند و بر عهده خود نهادند كه تا آخرين حد قدرت از ايشان حمايت كنند و به راستى هم كمك كردند؛ ولى مردم مدينه به چه سبب اين‌گونه جان‌فشانى كرده و در راه پيشرفت مقاصد عاليه‌اش به تمام معنى فداكارى نمودند؟

آن‌چه مردم مدينه را وادار به عمل نمود، ديدن معجزات نبود، زيرا روزى كه آن‌ها تعهد نمودند كه تا آخرين درجه قدرت از آن حـضـرت پـشتيبانى كنند، معجزه و خارق عادتى نديده بودند، بلكه ايام حج به مكه آمده كلمات حيرت انگيز قرآن را شنيده و قوانين و برنامه اسلام را كم و بيش از آن حضرت مورد سؤال قرار دادند و پس از اطلاع از آن بى اختيار در برابرش خاضع گرديدند و علـت شيفتگى آنان هم اين بود كه آن‌ها نزديك به يك قرن بود كه دسته‌اى به نام "اوس" و دسته ديگر به نام "خزرج" به جان يكديگر افتاده برادر كشى به راه انداخته بودند، چه جوانانى كه در خون كشيده و زنان بسيارى را بيوه نموده و پدران و مادرانى را به مرگ فرزندانشان دچار ساخته بودند.

مهم‌ترين عامل

در گرويدن مردم جزيرة العرب به اسلام، اخلاق پيامبر( صلي الله عليه و آله ) بود، نه معجزات

مردم مدينه ستم كشيده بودند، در توحش كامل به سر مى‌بردند، از جنايت و خونريزى خسته شده بودند، درجه انحطاط اخلاقى آن‌ها به حدى شديد بود كه خود آن‌ها حس كردند كه احتياج به يك مرد مصلح دارند. يـك قـانـون سعـادت بخـش مى‌خواهند، نيـازمند به يك نيرويى هستند كه بتواند دل‌هاى پر از بغض و كينه آن‌ها را مبدل به قلوب پر از عاطفه و محبت گرداند. دانستند كه ديگر اين همه برادر كشى كافى است، ديگر اين زندگى آميخته با توحش و ظلم و جنايت بايد پايان پذيرد.

اما آن كسى كه چنين آرزويى را عملى سازد كيسـت؟ آن كسـى كـه پـرچم عدل و داد بگستراند و اين همه افراد ستم كشيده را تحت لواى خود گردآورد چه كسى است؟ مگر چنين شخصى با چنين برنامه حيات بخشى در لجن‌زار "جزيرة‌العرب" يافت مى‌شود؟!

آرى، مردم مدينه آن كس را در سفر حج ديـده بودند و دريافتند كه تنها اوست كه مى‌تواند به آن وضعيت ننگين خاتمه بخشد، اهل مدينه به اين منظور گرد پيغمبر اسلام جـمـع شـدند و در شدائد و مشكلات، آن حـضـرت را يـارى نـمودند، چرا شيفته آن حضرت نشوند؟! چرا فداكارى ننمايند. مگر پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) كسى بود كه هـر پـاك‌دلى يك‌بار او را ببيند و صفات برجسته و بى‌نظير آن حضرت را مشاهده نـمـايـد، در برابرش خاضع نگردد؟! كدام سنگدلى است كه اين همه ملكات فاضله، وفا، تواضع، حسن خلق، دستگيرى، راْءفت، شـجاعت، شهامت، عفو از تقصير، ادب، راستگويى، امانت‌دارى، عدم توجه به زندگى جهان و صدها فضايل ديگر را ببيند و دلش پر از مـهر و محبت آن حضرت نگردد؟! آخر ممكن است يك بشر عادى اين‌گونه شود، راستى همه خصائص آن حضرت و برنامه زندگيش حيرت‌انگيز است، رفتارش در خانه با فرزندانش، با دوستان و دشمنان خود، با بـردگـان و زيـردستان كه آن روزها فراوان بودند، حتى با بچه‌هاى كوچك! آرى، اين همه صفات برجسته بود كه مردم را فريفته آن حضرت نموده بود، نه ديدن معجزات.

زندگى سراسر افتخار پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله )

جناب سرهنگ! به منظور آن‌كه موضوع مورد بحث بهتر روشن گردد و بدانيد كه آيا معجـزات پيغمبر اسلام در تسخير قلوب مـردم آن عصـر بيشتر مؤثر بوده يا روش اخلاقى آن حضرت، ناچار بسيار مختصر و كوتاه قسمتى از حالات آن حضرت را بيان مى‌كنم، هر چند كسى را ياراى آن نيست كه بتواند فضائل پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) را آن‌گـونـه كه هست شرح داده و ملكات فاضله او را بيان كند. ‌ ‌

كتاب فضل تو را آ ب بحر كافى نيست

كه تر كنم سرانگشت و صفحه بشمارم

رفتار پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) با خاندان خود

پيغمبر اسلام در ميان خاندان خود متبسم بود، تندخو نبود، با آن‌ها با كمال مهربانى رفتار مى‌فرمود.

در حــدود امكـان از آزرده شـدن آن‌هـا جلوگيرى مى‌نمود، عدالت را در بين آن‌ها رعايت كرده تا حدى كه در سراسر زندگى، هيچ يك از آنان از حضرت گله‌مند نبوده، شكوه نمى‌كردند. در كار خانه آن‌ها را كمك مى‌نمود و مى‌فرمود: »خدمت به زن در خانه صدقه است». با آن‌كه بعضى از زنان حضرت گستاخ بوده و با او مانند يك مرد عادى رفتار مــى‌كــردنـد، آن حـضـرت را مـى‌آزردنـد، خـشمگيـن و غضبنـاك مـى‌سـاختنـد، بـه حـضرت اعتراض مى‌نمودند، در كارهايش مداخله مى‌كردند، با اين حال، آن حضرت روش عادلانه خود را حفظ مى‌فرمود، گمان نشود تمام وسايل استراحت براى آن زن‌ها فراهم بود، زيرا زنان حرم‌سراى امپراطور اسـلام نبودند، نه چنين نبود. نه پيغمبر امپراطور و نه زنان او زنان حرم‌سرا بودند.

ايـن زنـان كـاخ نـداشتند، غلام و كنيز نـداشتند و حتى گاهى حداقل ضروريات زنـدگى براى آن‌ها فراهم نبود، ولى لبان متبسم، قيافه بشاش، قلب پر از عواطف آن حضرت جبران هر ناراحتى را مى‌نمود.

ام‌سلمه يكى از زنان پيغمبر( صلي الله عليه و آله ) مى‌گويد: »در شب عروسيم كه وارد خانه پيغمبر شدم، در حجره‌اى كه مسكن من بود، فقط مقدارى جو و يك آسياب دستى و ظرفى براى خمير كردن و ديگى براى پختن نان وكوزه آبى وجود داشت، جو را آرد كرده، خمير نمودم و آن را در ديگ پخته و خوردم. اين بود برنامه زندگى شب عروسى زنان آن حضرت.

رفتار پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) با فرزندان خود

پيغمبر اسلام رفتارى كه با فرزندان خود داشت، آن‌قدر آميخته با مهر و محبت بود كه از حد وصف خارج است، حضرت فرزندان و نوه‌هاى خود را بسيار دوست مى‌داشت، آن‌ها را روى زانوى خود مى‌نشاند، نوازش مى‌كرد، صورت آن‌ها را مى‌بوسيد و حتى گاهى براى سرگرم نمودن آن‌ها، با آنان بازى مى‌كرد، محبـت‌هـاى آن حضـرت نسبت به يگانه دخـتــرش حـضـرت زهـرا (سلام الله عليها) و فرزندان آن خاتون(عليهم السلام) معروف است.

رفتار پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) با دوستانش

رفتار پيغمبر اسلام نسبت به دوستان و ارادتمندانش هم شبيه رفتار او با فرزندانش بود و در اثر همين رفتار بود كه آن‌قدر حضرت در نزد دوستانش محبوب بود كه به راستى فوق حد تصور است. در جريانى كه بعد از واقعه احد اتفاق افتاد، به زمينه‌هايى كه از مكه تهيه شده بود، عده‌اى از اطراف مدينه به نزد پيغمبر اسلام( صلي الله عليه و آله ) آمدند و جمعى از مسلمانان را به رياست عاصم بن ثابت، به عنوان نشر احكام دين با خود به خارج مدينه بردند و در آن‌جا با آن‌ها مكر و حيله كرده، آن‌ها را كشتند و فقط در بين آن‌ها دو نفر را دستگير كرده اسير نمودند و به مكه برده به مشركين فروختند، يكى از آن دو، زيـدبن دثيه بود كه صفوان بن اميه او را خريده تا به انتقام خون پدر، او را بكشد، پس از آن‌كه مدتى او را زندانى نمود، بنا شد در روز معينى به دارش بياويزند.

در آن روز مـردم مكـه همگـى اجتمـاع نمودند تا با كشتن جوان مسلمانى، انتقام كشتـه شدگان بدر را از مسلمانان بگيرند. بـالاخـره سـاعت اعدام نزديك شد، زيد را آوردند، در حالتى كه تمام طبقات مكه از روِساى قريش و بازرگانان، كشاورزان، زنان و دختران، كودكان همه در اطراف دار جمع شده و حلقه زده بودند، در اين هنگام ابوسفيان كه از روِساى بزرگ قريش بود، رو به زيد كرد و گفت: آيا دوست دارى كه الان محمد( صلي الله عليه و آله ) در اين‌جا باشد، تا او را به جاى تو گردن بزنيم و تو به سلامت به سوى خاندان خود بروى، تو را به خدايت راست بگو؟

زيد در پاسخ گفت: » اى ابوسفيان به خدا قسم دوست دارم در اين راه كشته شوم، اما در پاى مبارك پيغمبر عزيز ما( صلي الله عليه و آله ) خارى نخلد و آن حضرت را نيازارد! ابوسفيان پس از شنيدن اين جواب فرياد زد: من كسى را نـديـده‌ام كـه در نزد يارانش عزيزتر از محمد( صلي الله عليه و آله ) باشد، آرى رفتار آن حضرت با پيروانش آن‌قدر دوستانه بود كه بى اختيار آنان را شيفته آن جناب مى‌نمود. حضرت در زندگى با مسلمانان هيچ گونه تحميلى بر آن‌ها نداشت، با آن‌كه پيغمبر بود، قائد جمعيت بود، امپراطور اسلام و فاتح جزيرةالعرب بود، با اين وصف روزى در يكـى از سفـرهـا مسلمـانـان خواستند گوسفندى را بكشند و از گوشت آن براى رفع گرسنگى استفاده نمايند، هر يك انجام عملى را به عهده گرفتند؛ يكى گفت: من گوسفند را مى‌كشم، ديگرى گفت: من او را پوست مى‌كنم. سومى طبخ او را قبول نمود، پيغمبـر اسلام( صلي الله عليه و آله ) فرمودند: »من هم از اين بيابان هيزم براى طبخ آن جمع آورى مى‌كنم». ‌ ‌

البته پيدا است كه اين عمل مشكل‌تر از عمـل ديگران است، زيرا چقدر ريزه‌هاى هيزم بايد جمع آورى شود تا گوسفندى طبخ گردد. لذا مسلمانان گفتند: »يا رسول الله هيزم را هم ما جمع آورى مى‌كنيم، شما چرا خود را ناراحت مى‌كنيد؟»

مسلمانان اين سخن را بر اساس مجامله نگفته بودند زيرا آنان از تمام موجودى خود بـراى آن حـضرت مايه مى‌گذاشتند، چنين مردمى اين سخن را سطحى نگفته بودند، بلكه واقعاً مايل نبودند آن حضرت ناراحت شوند.

اما پيغمبراسلام( صلي الله عليه و آله ) فرمودند: من مى‌دانم شما ناراحتى مرا دوست نداريد، ولى نمى‌خواهم بر دوستان خود در زندگى برترى بجويم، كسى كه چنين فكرى را دارا باشد، خدا او را دوست نمى‌دارد.

در موقع ساختن مسجد مدينه آن حضرت مانند ديگران زنبيل به دوش كشيده، سنگ و خـاك مـى‌آورد و در هنگام حفر خندق )گـودالى كه مسلمانان در اطراف مدينه، براى حفظ از تهاجم دشمن كنده بودند( آن حضرت براى خود نيز سهمى برداشت، مانند همان سهمى كه براى مسلمانان ديگر قرار داده بـود، بلكه گاهى سهميه آن حضرت بيشتر از ديگران مى‌شد. دوستان! آيا باز هم مـردم "جـزيرةالعرب" حق ندارند در برابر چـنـين مردى خاضع گرديده و فريفته او شوند؟! آيا چنين رفتارى در سراسر جهان، از يـك مـرد بـه تمام معنى مقتدر نسبت به زيردستان و كسانى كه تحت فرمان او به سر مـى‌برند، سابقه دارد؟! اين‌ها همه روش اخلاقى است كه فقط مى‌توان در پيغمبر خدا آن را